**فقه: زکات، جلسه 12: دوشنبه 03/08/۱400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در روایت‌های بحث که نگاه می‌کردم یک روایتی را دیدم دوستان روایات را جمع‌آوری کرده بودند، به تناسب ایام که ولادت پیغمبر هست به نظرم رسید این روایت را بخوانم، روایت جالبی هست. روایتی هست که، از مصادر عامه نقل شده. این روایت از معجم طبرانی نقل شده و سنن ابن ماجه هم نقل شده ولی هم از سنن ابن ماجه است، هم معجم طبرانی. حالا آن نقلی که در، هر دو را با هم می‌خوانم. از رافع بن عمرو نقل شده.

قال کنت ارمی نخلا للانصار. خلاصه با تیرکمانی چیزی می‌زدم به یک درخت خرمایی که خرماهایش بریزد و ازش استفاده کنم. «فاخذونی فذهبوا بی الی رسول الله صلی الله علیه و سلم» [صلی الله علیه و آله و سلم ما می‌گوییم] «و قالوا هذا یرمی نخلنا فقال یا رافع لم ترمی نخلهم؟ فقلت یا رسول الله اجو قال کل مما رقع» [یا مما وقع] اینجا رقع شد، شاید وقع باشد، یعنی آن چیزی که در زمین قرار گرفته. «و اشبعک الله و ارواک.» این نقل معجم کبیر طبرانی، جلد ۵، صفحۀ ۱۹ است. حالا من بیشتر نقل دومی را می‌خواهم بخوانم و یک قدری مفصل‌تر هست. از همین روایت رافع بن عمرو الغفاری قال کنت انا و غلام ارمی نخلنا او قال نخلنا الانصار و اوتی به النبی صلی الله علیه و آله وسلم فقال یا غلام او قال ابن کاسب فقال یا بنیّ لم ترمی النخل؟ قال قلت آکل. در این نقل بود اجوک، گرسنه‌ام است، پیغمبر ازش می‌گوید چرا نخل را چیز؟ او گفت گرسنه‌ام است. حضرت فرمودند که فلا ترمی النخل و کل مما یسقط فی اطراف لها. آن چیزهای نخلی که پایین ریخته از همان استفاده کن دیگر نیازی نیست که شما با تیراندازی از خرماها بزنی. قال ثم مسح رأسی و قال اللهم اشبع بطنه.

تکه‌ای که می‌خواستم روی این چیز بکنم این روایت جالبی است پیغمبر، اوّلاً ضوابط را به هم نمی‌زند. اوّل که این را می‌آورند، اوّل سؤال می‌کند چی شده که این کار را کردی؟ آن هم با این ملاطفت، به خصوص در آن نقل می‌گوید یا بنیّ، پسرکم، پسر عزیزم، عزیزم چی شده؟ چرا؟ برای چی نخل را تیراندازی می‌کنی؟ وقتی می‌گوید گرسنه‌ام است، خب حضرت می‌گوید خب گرسنگی‌ات را می‌توانی از خرماهایی که روی زمین ریخته شده استفاده کنی، نیازی نیست که بخواهی باز به اصطلاح تیر زدن به خرماها و چه بسا خراب کردن خرماها استفاده کنی. بعد نکتۀ جالب ذیلش است. می‌گوید پیغمبر دست روی سر من کشید و دعا کرد. یک کسی که به هر حال یک مقداری مثلاً مجرم است آمده تیراندازی کرده امثال اینها، پیغمبر چجوری باهاش برخورد می‌کند و بعد هم راه درست را نشان می‌دهد، ضوابط را هم به هم نمی‌زند که حالا چون گرسنه‌ات است هر کاری دلت خواست بتوانی بکنی؟ خب راه‌هایی وجود دارد برای تأمین نیازت، نیازی به آن ندارد. بعد هم دست روی سر بکشد ملاطفت کند، دعا کند خدایا اللهم اشبع بطنه.

شاگرد: این رمی، با تیر ندارد، با ؟؟؟ مثلاً حجر هم با سنگ

استاد: با هر چی باشد آن مهم نیست، رمی خصوصیت تیر ندارد. یعنی با یک چیزی پرتاب کند که، وسیله‌ای که بشود خرما را باهاش بریزد، حالا هر چی باشد آنش مهم نیست. ولی عمده‌اش این است که خرما خودش یک مقداری زمین می‌ریزد، همان خرماهایی که زمین ریخته برای کسی که گرسنه است می‌گوید از آنها استفاده کن چرا از خرماهایی که به درخت هست استفاده می‌کنی؟ حالا آن خرماها، یا به جهت این‌که به‌طور متعارف صاحب خرماها راضی هستند. یا اگر راضی هم نباشند این مقدار اشخاص مجاز هستند که از این خرماها به حداقل آن مقداری که هست اکتفا کنند برای دفع گرسنگی از آن خرماهای ریخته شده می‌شود استفاده کرد. این که به عنوان حق المارّه بهش تمسک شده از این جهت هست که یک نوع به عنوان حق المارّه تلقی شده. حالا آیا درست هست یا درست نیست من الآن نمی‌خواهم، غرضم بحث فقهی قضیه نبود. بحث نحوۀ برخورد پیغمبر با کسی است که به عنوان مثلاً مجرم گرفته شده، گرفتنش، آوردنش، پیغمبر از اوّل سرکوفت نمی‌زند، سؤال می‌کند که آن هم با ملاطفت، پسرم چی شده، برای چی این کار را کردی؟ بعد هم راه حل درست رابهش یاد می‌دهد، بعد دست روی سرش می‌کشد، ملاطفت می‌کند، دعا در حقش می‌کند، اللهم اشبع بطنه می‌گوید، یا در آن متن دیگر اشبعک الله و ارواک، در نقل قبلی، امثال اینها می‌گوید. این یک الگوی برخورد محدوده‌دار و محبت‌آمیز. گاهی اوقات برخوردها بی محدوده است. می‌گوید حالا مثلاً گرسنه است دیگر هر کاری کرد، کرد. از آن طرف گاهی اوقات حالا می‌خواهیم محدوده تعیین کنیم، اخلاق و محبت و قانون مداری می‌خواهیم بکنیم، قانون مداری را با خشونت و اینها توأم می‌کنیم. اینها با هم قابل جمع هستند، هم می‌شود قانون‌مدار بود، هم می‌شود لطف کرد. یعنی ملاطفت و قانون‌مداری با همدیگر قابل جمع هستند و یک درس عملی هست از پیغمبر که ما این دو تا را با همدیگر جمع کنیم. هم قانونمدار باشیم و هم لطف در حق ضعفا و نیازمندان داشته باشیم.

ان شاء الله خداوندن شفاعت پیغمبر و اهل بیتش و ایمان به پیغمبر و اهل بیت و امام جعفر الصادق را برای ما ذخیرۀ قبر و قیامتان قرار بدهد ان شاء الله.

ما روایت‌های حق المارّه را صحبت می‌کردیم. در روایت‌های حق المارّه ما دو تا روایت خواندیم.

شاگرد: یک یادآوری کنیم، در این لحظه بحث حج

استاد: آن بعد. حالا آن را بعداً دوباره یادآوری کنید چون شاید امروز نرسم، چون یک بحث دیگر می‌خواهم صحبت کنم، اگر رسیدم آن را عرض می‌کنم.

دو تا روایت بود که ما بحث کردیم، یک روایت، روایتی بود که در مستطرفات سرائر وارد شده بود، از کتاب مسائل الرجال و مکاتباتهم ابی الحسن علیه السلام. روایت ابن عیاش و روایة عبد الله بن جعفر الحمیری که ما گفتیم این کتاب مسائل الرجال و مکاتبهم عبد الله بن جعفر حمیری هست و ابن عیاش راوی کتاب هست نه مؤلف کتاب. و یکی هم مسائل علی بن جعفر. ما در مورد آن کتاب مسائل الرجال و مکاتباتهم ضعف ابن عیاش را گفتیم لطمه‌ای وارد نمی‌کند به صحت سند، بعضی از دوستان این اشکال را مطرح کردند اگر ضعف سند آنجا لطمه‌ای وارد نمی‌کند چرا در مسائل علی بن جعفر همین بیان را پیاده نمی‌کند؟ چون در مسائل علی بن جعفر ما گفتیم به دلیل ضعف سندی که در این نسخه این سند را دارد، نمی‌شود به این نسخه اعتماد کرد. خب این اشکالی بود که بعضی از دوستان حاضر در جلسه مطرح فرمودند.

من اجازه بدهید یک مقداری اصل بحث را یک کمی از عقب‌تر شروع کنم تا به پاسخ این سؤال برسم. ببینید یک سری منقولاتی در کتب حدیثی ما داریم، مثلاً شیخ طوسی روایاتی را از حسین بن سعید در تهذیب نقل می‌کند. و برای روایات حسین بن سعید طریقی هم در مشیخۀ کتاب ذکر کرده، همچنین طریقی در فهرست شیخ طوسی ذکر شده. صحبت سر این هست که آیا بررسی این طرق لازم هست یا لازم نیست؟ آیا برای صحت روایتی که شیخ طوسی از حسین بن سعید نقل می‌کند صحت طریق شیخ طوسی در مشیخه یا در فهرست شرط هست یا شرط نیست؟ ما در جای خودش گفتیم نه شرط نیست با این توضیح که اوّلاً طرق فهرست یا مشیخه این طرق برای اثبات صحت انتساب یک کتاب به یک مؤلف نیست. حالا اینها را من نتایج بحث را می‌خواهم فقط بیان کنم. استدلالاتش را فعلاً کار ندارم. این یک بحث خیلی مفصلی دارد من نتایجش را می‌خواهم بحث کنم تا برسم به این‌که چرا اینجا ما اینجوری مشی کردیم. ما در جای خودش این بحث مفصل بحث کردیم که طرق فهرست یا طرق مشیخه برای اثبات صحت انتساب یک کتاب به مؤلف نیست. این‌که فرض کنید حسین بن سعید کتاب‌های ۳۰ گانه داشته، این‌که به چه دلیل حسین بن سعید کتاب‌های ۳۰ گانه داشته شیخ طوسی آن طریقی را که ذکر می‌کند برای اثبات این مطلب نیست که بخواهد با آن طریق انتساب اصل کتاب به یک مؤلف را اثبات کند. این یک مرحله.

مرحلۀ دوم این طرق انتساب نسخه‌ای از کتابی را که در اختیار شیخ طوسی بوده آن را اثبات نمی‌کند. اعتبار آن نسخه وابستۀ به اینها نیست. بلکه این طرق، طرقی بوده به نحو اجازۀ عامه، اجازه می‌دادند. به این نحو. ببینید فرض کنید حسین بن سعید می‌آمد اجازه می‌داد به شاگردش، احمد بن محمد بن عیسی. می‌گفت ای احمد بن محمد بن عیسی من به تو اجازه می‌دهم که روایت‌های من را از من نقل کنی. روایت‌هایی که برای تو ثابت بشود روایت من است می‌توانی از من نقل کنی. چه کسی عهده‌دار اثبات این‌که این روایت روایت حسین بن سعید هست؟ آیا حسین بن سعید با این اجازه‌ای که می‌دهد یک روایت‌های خاصی را تضمین می‌کند؟ یعنی یک نسخه‌ای در اختیار می‌گذارد مثلاً اینها را، روایت را؟ نه. اجازه، اجازۀ عام مجرد از مناولۀ نسخۀ خاص بوده. می‌گوید اجزتُ لک بجمیع ما صح لدیک من روایتی. و این احمد بن محمد بن عیسی هست که باید تشخیص بدهد که این کتاب، کتاب حسین بن سعید هست؟ این نسخه، نسخۀ حسین بن سعید هست، در واقع حسین بن سعید با این اجازه‌اش شایستگی شاگرد را برای این‌که بتواند نسخۀ خوب و سقیم را از صحیح تشخیص بدهد را نشان می‌دهد. اما این‌که یک نسخۀ خاصی را در اختیارش بگذارد نیست. احمد بن محمد بن عیسی هم اجازه می‌دهد همۀ روایت‌های خودش را، من جمله روایت‌هایی که از طریق اجازه از حسین بن سعید دریافت کرده به مثلاً صفار. همینجور صفار به بعدی‌ها تا به شیخ طوسی می‌رسد. همۀ اینها که اجازه می‌دادند آن کسی که صحت و اعتبار نسخه را باید احراز کند مجیز نیست، مجاز است. یعنی آن شاگرد باید این را احراز کند، بنابراین این اجازات صرفاً جنبۀ، برای اعتبار روایات هیچ نقشی ندارد. البته برای اعتبار شاگرد نقش دارد. یعنی شاگرد را شایستگی شاگرد را اثبات می‌کند، صلاحیت شاگرد را اثبات می‌کند، ولی نه روایت را اعتبارش را اثبات کند. اعتبار روایت به جهت این‌که آن شاگرد این روایت را روایت آن استاد تلقی می‌کند. بنابراین ما این‌که بررسی سندی می‌خواهیم بکنیم روایت حسین بن سعید را، طریق به حسین بن سعید را برای چی است؟ برای این‌که صحت انتساب کتاب حسین بن سعید به حسین بن سعید را با این راه اثبات کنیم؟ از این راه صحت انتسابش باز نمی‌شود. به فرض صحت انتساب اثبات بشود آن نسخۀ خاص را صحت انتسابش از این راه اثبات نمی‌شود. پس صحت انتساب نسخه‌ای که در اختیار شیخ طوسی بوده از کجا اثبات می‌شود؟ به خاطر شهادت خود شیخ طوسی. شیخ طوسی که می‌گوید که روی الحسین بن سعید دارد شهادت می‌دهد که من این را از یک نسخۀ معتبری از کتاب حسین بن سعید دارم نقل می‌کنم. و این شهادت، شهادتی است معتبر. یعنی اصل قضیه این است که شهادت شیخ طوسی اعتبار دارد. و این بیان هم فرقی درش نیست. این توضیح را هم بدهم با این بیان فرقی درش نیست بین کتب مشهوره و کتب غیر مشهوره. تفاوت کتب مشهوره و کتب غیر مشهوره در این هست که کتب مشهوره نسبت کتاب به مؤلف ثابت است، مسلم است. ولی کتب غیر مشهوره چه بسا نسبت کتاب به مؤلف ثابت نباشد. آن شهادتی که شیخ طوسی می‌دهد برای این‌که این روایت، روایت حسین بن سعید است، در مثلاً غیر کتاب مشهوره، هم شهادت به اعتبار این روایت است، هم شهادت به این است که حسین بن سعید مثلاً یک کتابی به این نام داشته. یعنی هر دویش با همین اثبات می‌شود در کتب غیر مشهوره. در کتب مشهوره نیاز نیست برای اثبات این‌که مثلاً حسین بن سعید کتابی به نام سکوت ۳۰ گانه‌اش داشته نیازی نیست، جز مسلمات و مفروغ عنه‌ها هست. ولی برای اثبات اعتبار نسخۀ خاص نیاز به بررسی سندی است. روی این جهت ما عرض کردیم که در جایی که ثابت بشود که یک مطلب از یک کتاب هست نیاز به بررسی سندی در آن کتاب نیست. سابق من این بحث را به یک موارد دیگری تعمیم می‌دادم. حالا مواردی که مثلاً شیخ طوسی از حسین بن سعید اخذ کرده و سند را به حسین بن سعید آغاز کرده، خب روشن است که از کتاب حسین بن سعید گرفته و در این‌که شیخ طوسی دارد شهادت می‌دهد که این روایت، روایت حسین بن سعید است بحثی نیست. اعتبار شهادت حسین بن سعید هم با توجه به آن بحثی که در دوران امر بین حس و حدس اصل بنابر حس قرار دادن آنها اثبات می‌شود، آن در جای خودش.

شاگرد: ؟؟؟

استاد: نه حدسیه نیست، حسیه است. در این‌که نسخه، نسخۀ معتبر هست امور حسیه است. اگر نگوییم مسلما حسیه است، لا اقل محتمل الحس است به همین مقدار کافی هست برای اثبات اعتبارش.

در اینجا مثل کتاب، در جایی که روشن هست که از یک کتاب اخذ شده مثل نقل شیخ طوسی از حسین بن سعید بحثی نیست. حالا یک بحث‌های صغروی هست که کجاها نقل از کتاب حسین بن سعید هست، نقل شیخ و کجاها نیست یک ان قلت و قلت‌هایی آنجا هست، بحث اخذ واسطه، آنها را فعلاً کار ندارم. آن چیزی که می‌خواهم رویش تکیه کنم جایی که خب روشن است که خب شیخ طوسی از کتاب حسین بن سعید اخذ کرده، واضح است این بحثی نیست. حالا در جاهایی مثل کافی ما روش‌هایی داریم برای کشف اخذ از کتب. این روش‌ها در جای خودش من مفصل به آن پرداختم، در مورد غیبت نعمانی و در مورد کمال الدین، تطبیق با، دو تا مقاله دارم، یکی در مورد غیبت نعمانی، یکی در مورد کمال الدین که در روایت‌های سنددار به چه روشی ما می‌توانیم بفهمیم که این روایت از کتاب چه کسی اخذ شده است؟ و از چه کتابی از کتاب‌های آن شخص اخذ شده است و این را مفصل به آن پرداختم، نمی‌خواهم الآن وارد آن بحث‌ها بشوم. حالا اگر با روشی از آن روش‌ها مثلاً این روایت علی بن ابراهیم عن ابیه عن النوفلی عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام را ما کشف کردیم که این روایت روایت سکونی است. من سابق می‌گفتم اگر کشف کردیم که روایت سکونی است عدم اثبات وثاقت نوفلی لطمه‌ای به اعتبار این روایت وارد نمی‌کند. به همان بیانی که عرض کردم و اینها. کأنّ این نقل از کتب هست و نقل از کتب طریق، ما همان بحث‌هایی که عرض کردیم.

ولی به نظر می‌رسد که این بیان در اینجا ناتمام باشد. چون شیخ کلینی یک شهادت روشنی در این‌که این کتاب، این را از کتاب سکونی اخذ کرده و برای اثبات این‌که این مال کتاب سکونی هست، نقل نوفلی دخالت داشته درش نمی‌دهد. ما در مورد شیخ طوسی‌ها شواهدی داریم که این طرقی که شیخ طوسی دارد در مشیخه، طرقی که در فهرست شیخ هست، این طرق، طرق به نسخه نیست. بنابراین شیخ طوسی با این طرق نمی‌خواهد نسخه را اثبات کند. پس اثبات نسخه با شهادت مستقیم شیخ طوسی است. ما در مورد کلینی همچین استدلال روشنی نداریم. چه بسا نسخۀ این کتاب را ایشان با توجه به شهادت نوفلی دارد اثبات می‌کند. می‌خواهد بگوید چون نوفلی این نسخه را، نسخۀ سکونی می‌داند من از آن اخذ کردم به خصوص یک نکته‌ای هم وجود دارد، این نکته را توجه کنید. خیلی، در زمان‌های قدیم، به خصوص اصحاب مستقیم ائمه، خیلی وقت‌ها راویان آنها خودشان یک پا مؤلف بودند. یعنی فرض کنید که مثلاً یک استاد گاهی اوقات مثلاً املاء می‌کرده، شاگرد می‌نوشته. یا شاگرد مطالب استاد را جمع‌آوری می‌کرده و در واقع شاگرد در فرایند تألیف خودش یک نوع نقش برجسته دارد. به خصوص در بعضی کتاب‌ها که این نقش‌ها پررنگ‌تر هست شاید کتاب‌هایی به نام نوادر هست. یا کتاب‌هایی تحت عنوان کتب تختلف روایاته. در رجال نجاشی فهرست شیخ اگر مراجعه کنید یک سری موارد هست می‌گوید که روایت این کتاب متنوع هست، فهی تختلف باختلاف رواتها. کأنّ هر راوی یک نسخۀ خاصی از این کتاب را روایت می‌کرده. نسخۀ کتاب با راوی با همدیگر توأم بودند. یعنی کتاب چند تا روایت، چند تا نسخه داشته، چند تا راوی داشته، چند تا نسخه هم داشته. نسخ تفاوت‌هایی داشتند که نقل از هر نسخه‌ای غیر از نقل آن نسخۀ دیگر بوده. البته در چیزهایی مثل حسین بن سعید این خیلی کم بوده این تفاوت‌ها هر چند از عبارت نجاشی در ترجمۀ حسین بن سعید استفاده می‌شود که فی الجمله حتی در نقل حسین بن سعید هم بین نسخ مختلفش اختلافاتی بوده فی الجمله بوده، ولی این‌که اصلاً نسخۀ کتاب با راوی شناخته شده باشد، در مورد حسین بن سعید این شکلی نیست. ولی در مورد خیلی از روات دیگر نسخه، مثلاً در نوادر ابن ابی عمیر شما نگاه کنید، در بعضی از این طرقی که در کتاب‌های نجاشی اینها معرفی می‌کند، آن کتاب با راوی‌اش یک ارتباط تنگاتنگ دارد، کأنّ این کتابی که سه تا راوی دارد، این سه تا کأنّ نسخه داشته، به خصوص کتاب‌هایی مثل نوادر که یک باب بندی مخصوص نداشته. نوادر یعنی روایت‌های جالب. این است که مؤلف چه بسا برای هر شاگردش یک گونه روایت را املا می‌کرده، می‌گفته و آن روایت‌ها را یادداشت می‌کرده، نقلیاتی که شاگردها از روایت‌های استاد دارند متنوع بوده، آنها شاگرد اصلاً خودش یک پا مؤلف بوده. ما در مورد مثلاً سکونی، سکونی دو تا راوی عمده دارد. یکی نوفلی هست یکی عبد الله مغیره هست که روایات سکونی بیشتر از طریق نوفلی و یک چیزی حدود ۸۰ درصدش از طریق نوفلی، ۱۵ درصدی هم شاید از طریق عبد الله بن مغیره، ۵ درصد هم متفرقات سکونی هست در روایات ما. خب ما در مورد نوفلی و عبد الله بن مغیره این احتمال دارد، و هر کدامشان یک نسخه‌ای از کتاب سکونی داشتند و مرحوم کلینی به اعتبار اعتمادی که بر نوفلی داشته است این را روایت سکونی می‌دانسته است. شهادت مستقیم نمی‌دهد. شهادت بر پایۀ اعتماد کردن به نوفلی می‌دهد. این احتمالش را در آنجا نمی‌شود نفی کرد. ولی در مورد مثلاً شیخ طوسی و اینها این قابل، این‌که شهادتش که. البته می‌گویم در مورد کلینی ما استنباط شهادت کردیم. چون اصلاً شهادتش هم سلسله سند ذکر کرده. ما از این سلسله سندها برداشت می‌کنیم که این سلسله سند از کتاب مثلاً سکونی هست. این نکته را هم ضمیمه بکنم که ما هر چی از دوره‌های اوّل، یعنی از اصحاب ائمه دورتر می‌شویم نقش سند در اعتبار روایت کم‌رنگ‌تر می‌شده. به این معنا که مثلاً فرض کنید که زراره اگر یک کتابی داشته، این کتاب خیلی وقت‌ها آن راوی که این کتاب را از آن استاد نقل کرده، این راوی در واقع از مطالب و روایت‌های استاد یک متنی را تدوین کرده. یعنی راوی در فرایند تدوین کتاب نقش داشته. حتی کتاب‌های معروف. کتاب الام من در مقاله‌ای در مورد سرچشمه‌های علم اصول به این تناسب به این مطلب پرداختم که مثلاً کتاب اصولی شافعی را که به عنوان اوّلین کتاب اصولی مطرح می‌کنند، این کتاب تدوین خود شافعی نیست. تدوین شاگردهایش است. شاگردهایش براساس مطالب استاد چیز را تدوین. مطالب مال استاد است ولی شاگرد تدوین کرده، امثال اینها. شواهدی که در جای خودش در ذیل همان کتاب اصول شافعی ذکر کردند.

شاگرد: تقریر نیست؟

استاد: نه تقریر نیست، بیشتر املاء است، یا جمع‌آوری است. تقریر یک بحث دیگر است. نه مطالبی که مثلاً استاد جاهای مختلف مطالب را آورده، این آمده تنظیم کرده، کنار هم چیده، تألیف شاگرد است. تقریر یک مقداری بالاتر از این کاری هست که امثال اینهاست.

شاگرد: شواهدی داریم که شیخ طوسی این اجازه‌هایش را جزء عام بوده این فی الجمله می‌دانیم عام بوده یا نه، اطمینان داریم همه‌اش ابهام دارد. احتمال نمی‌دهیم خصوص مورد ما با تکیه

استاد: نه ما دلیلی نداریم. حالا یک بحثی مفصلی است، آن مقدمات بحث را حالا من نمی‌خواهم واردش بشوم. خیلی آن بحث مفصلی دارد که اجازه بدهید اصلاً وارد آن مقوله نشوم.

شاگرد: ؟؟؟

استاد: شیخ طوسی می‌گوید روی الحسین بن سعید، اگر کلینی هم می‌گفت روی السکونی ما قبول می‌کردیم. نگفته روی السکونی.

شاگرد: بالأخره حالا نگفته.

استاد: ولی گفته علی بن ابراهیم عن ابیه عن النوفلی عن السکونی. ممکن است ایشان اینجوری باشد بگوید روی السکونی علی ما رواه عنه. آن شخص.

شاگرد: شواهدی که نزد مرحوم شیخ بوده برای ؟؟؟ ۳۰:۳۷ با کلینی چه فرقی می‌کرده؟ فرق اساسی داشته؟

استاد: نه، بحث سر این هست که آن روایت راوی می‌تواند دخالت داشته باشد.

شاگرد: شیخ هم می‌خواهم بگویم همین راه‌هایی که مرحوم

استاد: نه دارد شهادت می‌دهد شیخ طوسی.

شاگرد: اگر شهادت می‌داده است بالأخره براساس یک قرائنی بوده.

استاد: نسخۀ معتبر این کتاب در اختیارش بوده. شواهدی این نکته را هم من ضمیمه بکنم. من این‌که می‌خواهم بگویم که این طرق، طرق مشیخه و فهرست شیخ این طرق اعتبار نیستند و دخالت ندارند نه این‌که شیخ طوسی همینجوری، آخر بعضی‌ها خیال می‌کنند شیخ طوسی رفته از بازار یک نسخه خریده آورده این نسخه را چیز کرده. نه اینجور نیست. در طرق، یعنی کتاب‌ها برای خودش روش‌هایی برای اعتبار بوده. نسخ معتبر، نشانه‌های اعتبار نسخ، بلاغ‌ها، سماع‌ها، قرائت‌هایی که در مورد نسخ وجود داشته. ولی آن طرقی که طرق مشیخه و طرق فهرست هست، آنها منعکس کنندۀ آن طرق واقعی نیست. یعنی آن وسیلۀ که شیخ طوسی به وسیلۀ آن اعتبار این روایات را اثبات کرده و برایش ثابت شده که این مثلاً خط مشایخ، مشایخ تأیید کردند که این نسخه، نسخۀ معتبری هست و امثال اینها، آن غیر از این نکاتی هست که این طرق را اینها. این طرق هیچ نقشی درش ندارد.

شاگرد: حداقل در کنار این طرق آن نکات هم هست یعنی می‌فرمودند.

استاد: نه این طرق هیچ نقشی ندارد برای این نسخه.

شاگرد: اگر ؟؟؟ برای تبرک بوده و ؟؟؟ ۳۲:۳۴ آن طرق مهم‌تر از اینها می‌شدند آنها را می‌گفتند.

استاد: آنها نیازی نمی‌دانستند خودش به آن شهادتش مطلب را ثابت می‌کند دیگر. خودش با شهادتش دارد مطلبش را ثابت می‌کند دیگر، آن نیازی به این حرف‌ها نیست.

شاگرد: یعنی مرحوم کلینی معلوم نیست از آن طریق به اعتبار.

استاد: بله، ممکن است از آن طریق اعتبار شده باشد.

شاگرد: یعنی از این‌که سایر طرق؟

استاد: بله. طرق‌های دیگری غیر از این. ممکن است این‌که می‌گوید سکونی چون علی بن ابراهیم. ما علی بن ابراهیم عن ابیه‌اش را مثلاً یک جوری زیرسبیلی رد کردیم. ولی به خصوص راوی ما باشد، به خصوص عرض کردم ما هر چی از عصر اعتماد، اصلاً اعتماد بر طرق عام، طرق عام بدون مناوله در عصور بعدی خیلی روشن‌تر است. یعنی فرض کنید این‌که شیخ طوسی نسبت به اساتیدش و اساتید اساتیدش، اینها که در طریق هستند طرق عام اجازۀ بدون مناوله هستند واضح واضح است. یک کمی که جلوتر می‌رویم هر چی به آن عصر صاحب کتاب‌ها نزدیک‌تر می‌شویم، آن راوی‌های، مثلاً فرض کنید حسین بن سعید یک سری راوی‌هایی دارد، احمد بن محمد بن عیسی، احمد بن محمد بن خالد برقی، حسین بن حسن بن ابان، این که این حسین بن حسن بن ابان و احمد بن محمد بن عیسی اینها در اعتبار کتاب دخالت نداشته باشند، به این روشنی نیست که استاد شیخ طوسی، مثلاً شیخ مفید در اعتبار نسخه دخالت نداشته باشد. این اجمال این بحث را عرض بکنم.

شاگرد: می‌شود الآن بیان کنیم از کی تا کی این طرق موضوعیت دارند و از کی تا کی ندارند؟ یعنی هم شیخ طوسی ؟؟؟ ۳۴:۳۴ خوبی است، از شیخ طوسی به بعد.

استاد: نه بعدی‌ها که هیچی. نه من بحث من بعدی‌ها نیست. بعدی‌ها که خیلی واضح است. بحث ما این هست که ما در واقع این‌که اعتبار یک روایت را می‌خواهیم ثابت کنیم با توجه به شهادت شیخ طوسی بر اعتبار یک روایت این اعتبارات استوار هست.

شاگرد: این‌که مرحوم کلینی به راه‌هایی اعتماد می‌کرده برای نقل یک نسخه و یا این‌که مرحوم شیخ یک راه‌هایی داشته. در مورد مرحوم کلینی می‌فرمایید که احتمال بر این هست که

استاد: نه ما شهادت نداده که در این کتاب سکونی است

شاگرد: نه ولی احتمال قوی ؟؟؟ می‌دهد، یعنی احتمال قوی می‌دهیم که شاید به خاطر آن طریق بوده. این یک علم اجمالی درست نمی‌کند که شهادت شیخ که می‌گوییم بعضی از شهادت‌های

استاد: نه، هیچ دلیل نداریم، هیچ دلیل نداریم که شهادتش بر پایۀ اینها باشد.

شاگرد: حتی علم اجمالی هم؟

استاد: حتی علم اجمالی هم نداریم. هیچ شاهدی نداریم که. خب شهادت مستقیم دارد می‌دهد این شهادت مقبول است دیگر.

شاگرد: شهادت اوّلیه دارد می‌دهد دیگر. دارد عمل می‌کند به این روایت، دارد شهادت عملیه می‌دهد که من این اعتقاد را دارم که این از نسخۀ معتبر است.

استاد: بله. نه از نسخۀ معتبر هست. اعتبارش ممکن است به خاطر این است نوفلی معتبر می‌داند. نه، اعتبارش به خاطر این است که نوفلی را معتبر می‌داند. این نکته را بگویم، ما از این مطلب اعتبار کلینی نسبت به نوفلی را نتیجه می‌گیریم، و نوفلی را توثیق می‌کنیم. آن از باب اکثار و اینها. دو بحث است. یک بحث این است که ما نوفلی را می‌خواهیم با نقل کلینی توثیق کنیم. بله توثیق می‌کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان